



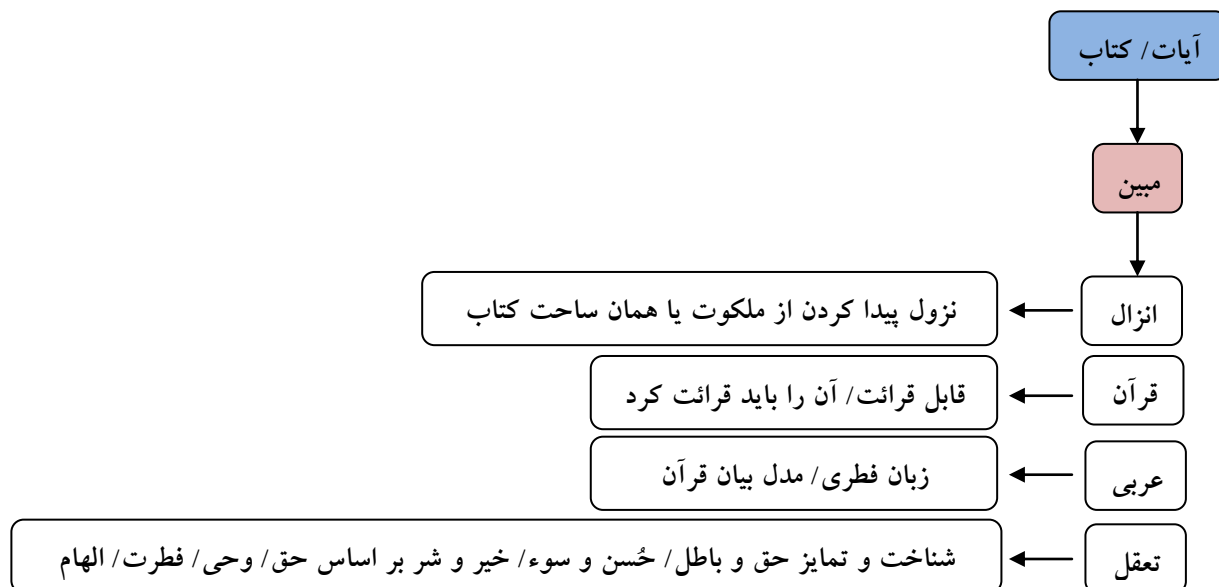
- داستان حضرت یوسف (ع) که در سوره مبارکه یوسف (ع) آمده است، برایمان آشناست اما ظرایف بسیاری دارد که دقت به آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.
  - سه آیه ابتدایی سوره، قبل از شروع داستان حضرت یوسف (ع)، بسیار مهم است. از آیه چهارم، داستان شروع می‌شود تا آیه ۱۰۱ و از آیه ۱۰۲ جمع‌بندی نهایی سوره است.
  - نکته: در قرآن سوره‌ای نداریم که فقط به خاطر داستان آمده باشد.
  - قرآن به بیان همه جزئیات داستان اصراری ندارد و به عمد در بعضی از قسمت‌ها، داستان قطع می‌شود و جریان چند سال بعد مطرح می‌شود.
  - داستان حضرت یوسف (ع) داستانی بین‌المللی و مشترک بین تمامی ادیان است.
  - توجه: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ (۷)»: خدا در این آیه بیان کرده: «می‌دانم ماجرای حضرت یوسف (ع) و برادرانش، آریستن طرح سئوالات مختلف است» اما به عمد قسمت‌هایی از داستان را بیان نکرده است تا به واسطه سئوالاتی که پیش می‌آید افراد به تفکر واداشته شوند.
  - متن سوره مبارکه یوسف (ع) فیلم‌نامه فوق‌العاده‌ای است و با استفاده از عجیب‌ترین مواردی که می‌توان مخاطبی را میخ‌کوب کرد بیان شده است.
- \* ابتدا توضیح سه آیه اول این سوره تا لب سوره مشخص شود:

- حضرت علامه آیات ۱ تا ۳ را دسته اول در نظر گرفته‌اند:

### دسته اول آیات ۱ تا ۳:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) الف، لام، را. اینها آیات کتاب روشنگر است.
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید.
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) ما بهترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم، و تو بی‌تردید پیش از آن از بی‌خبران بودی.

- آیه ۱: این سوره نیز مانند بقیه سوره‌ها، با «آیات کتاب» شروع می‌شود. در سوره یونس موضوع «حکمت» و «آیات کتاب» بود. در سوره مبارکه هود، آیات به اعتبار تفصیل مد نظر بود. در این سوره «آیات کتاب مبین» مد نظر است.
- بنابراین در این سوره دنبال مبین بودن و مبین شدن می‌گردیم. آشکار و مشخص شدن و حدود پیدا کردن، موضوع مهمی است.
- آیه ۲: نزول قرآن/عربی بودن آن/غایت این نزول که برای تعقل است.



- توجه: منظور از «عربی بودن قرآن» بنا بر نظر آقای جوادی آملی، «زبان فطری» است و البته اگر منظور زبان عربی هم باشد «زبان قرآن» مد نظر است نه ادبیات عرب، زیرا زبان قرآن نسبت به زبان ادبیات عرب تفاوت‌های جدی دارد.
- اشتباه رایج در بین افراد این است که نوعاً مبنا را ادبیات عرب قرار می‌دهند و قرآن را به عنوان استثناء می‌دانند در حالی که کاملاً برعکس است.
- «تعقل» یعنی در موقعیت‌های متفاوت کارهای مختلف را بر مبنای حق تمایز داده که چه چیزی خیر است و چه چیز شرّ، چه چیزی حُسن است و چه چیز سوء و ...
- «تعقل» حتماً مبتنی بر حق، وحی، فطرت و الهام است و مطلق کل‌نگری نیست بلکه کلی دیدن از شئون عقل است. در واقع کلی دیدن از المان‌های تفکر است که می‌تواند به خدمت عقل در آید.
- عقل در قرآن واژه‌ای است کاملاً مثبت و در مقابل «جهل» قرار دارد. عقل جنودی دارد که ۷۲ تا هستند و همه الهی‌اند. جهل نیز ۷۲ جُند دارد که همه غیر الهی هستند.
- یعنی ما بر مبنای «حق، رسول، فطرت»، می‌توانیم خوب و بد را از هم تمایز دهیم. (فالمهما فجورها و تقواها)
- «عقل» قله معرفت در انسان است.
- چون واژه عقل با شکوه بوده، به مرور افراد زیرکی، زرنگی و ... را عقل در نظر گرفته‌اند در حالی که اصلاً اینچنین نیست.
- «عشق» یعنی هر آنچه محبوب می‌گوید. این اصطلاح کاملاً عرفی است و ثمره‌اش را حتی در آثار شهید آوینی نیز می‌بینیم.
- اما در قرآن نمی‌توان برای «عقل» بیان عرفی آورد و آن را با بیان عرفی تحلیل کرد.
- «عقل» در قرآن همان «عشق» در ادبیات است.
- «عقل» تنها موجودی است در عالم که فقط خدا را می‌بیند و فقط با خدا کار دارد و با هیچ چیز غیر از خدا کار ندارد.
- عقلی که در قرآن تعریف می‌شود بالاترین قله سیر و سلوک و معرفت است.

- روایت صریح داریم اولین موجودی که خلق شد، «عقل» بود و نیز روایت صریح داریم اولین چیزی که خلق شد «نور محمد (ص)» بود. در نتیجه عقل و حضرت رسول یک چیز هستند. بالاترین قله بشریت عقل است و عقل، همان حضرت محمد (ص) است.

- در هر کدام از ما عقل وجود دارد و نسبت ما با عقل مانند نسبت ماه است با خورشید.

- «عقل» خورشید است و به اندازه‌ای که ما سمت آن بچرخیم در وجود ما تلؤلؤ می‌کند.

- عقل باید وجودش چنان در ما تلؤلؤ کند که ماهی شویم که به واسطه اذاتلاهای خورشید، خودش هم نورانی شده است.

- «عقل» مانند رسول موجودی مستقل است و درون ما نیست. عقل موجودی است بیرون از وجود ما و ما امکان بهره‌مندی از آن را داریم.

- در کتاب ساختار وجودی عقل آمده است: «عقل فقیرترین موجودی است که همه چیز دارد».

- هیچ موجودی غیر از «انسان کامل» نمی‌تواند آینه تمام نمای حق باشد.

- تفاوت موجودات از این لحاظ در دو چیز است:

۱- «سطح آینه بودنشان» یعنی هر موجودی چقدر از خدا را می‌تواند جلوه دهد که در این مورد انسان از همه شریف‌تر است.

۲- انسان‌ها در نشان دادن تصویر زاویه دارند و این زاویه‌ها باعث می‌شود بتوانند همه حق را نشان دهند و یا اصلاً نشان ندهند.

- توجه: لذا تا کسی انبیاء را درک نکند، نمی‌تواند اهل بیت را درک کند. جامع صفاتی که در انبیاء می‌بینید در اهل بیت اتفاق افتاده است. آنها «عصاره» هستند یعنی تمام اتفاقاتی که برای حضرات لوط، ابراهیم، شعیب و ... افتاد، برای آنها هم افتاده است.

- کتاب آمده است تا آیات را تفصیل دهد و ما بتوانیم انبیاء را بشناسیم.

- سوره یوسف هنر خداست زیرا با یک سوره که خودش یک کتاب است، تفصیل آیاتش را به وسیله حضرت یوسف علیه‌السلام به ما نشان داده است.

- نوعاً افراد می‌پندارند می‌توان ائمه را مستقیماً و بدون هیچ واسطه‌ای شناخت در حالی که ابتدا باید انبیاء را شناخت و از طریق شناخت انبیاء اهل بیت را شناخت. شناخت اهل بیت خارج از شناخت انبیاء توهمی بیش نیست.

- تک تک صحنه‌هایی که اهل بیت خلق کرده‌اند در دل ماجرای انبیاء وجود دارد. اگر ما می‌خواهیم سکوت حضرت علی (علیه‌السلام) را بفهمیم باید جریان حضرت هارون را در قرآن فهم کرده باشیم.

- اگر بخواهیم بفهمیم که «امام علی علیه‌السلام کیست؟» دو شیوه وجود دارد:

- شیوه اول: معرفی حضرت به شیوه «وقایع» / شیوه نادرست:

✓ حضرت علی (علیه‌السلام) انسانی است که در اوایل صدر اسلام و در کنار پیامبر می‌زیست.

✓ او تنها کسی بود که قرآن را درست مانند پیامبر فهم می‌کرد.

✓ او معصوم است و پدر امامان بعدی.

✓ او کسی است که قرآن سر نیزه را زمین زد.

✓ او سکوت کرد.

✓ .....

- شیوه دوم: معرفی حضرت به شیوه «حقایق» / شیوه صحیح:

✓ حضرت علی (علی‌السلام) کسی است که در حوزه تفکر، «طهارت» خیال دارد.

✓ او کسی است که در عمل همواره «احسن عمل» را انجام می‌دهد.

✓ او کسی است که در صحنه اجتماع بر مبنای «امت واحده» عمل کرده و دائماً صلاح جامعه را لحاظ می‌کند.

✓ او کسی است که مانند هارون (ع) آنجایی که تفرقه، بروز پیدا می‌کند سکوت می‌کند.

✓ او کسی است که در فتنه قرآن - مانند موسی (ع) - چون مینا را حکم خدا دانسته و ظاهر قرآن را در این تقابل حجت نمی‌داند به زمین زدن قرآن حکم می‌کند.

✓ .....

- بزرگترین خطری که شیعه را تهدید می‌کند این است که امامانش را به روایت وقایع بشناسد.

- بنای قرآن تعریف کردن وقایع نیست. قرآن حتی داستان حضرت یوسف را به وقایع بیان نکرده است بلکه حقایقش را تعریف کرده است.

- حقایق: معیارها هستند. نسبت معیارها با اسماء و صفات الهی و کتاب است.

- «تعقل» یعنی امیرالمؤمنین را به حقایقش شناختن نه به وقایعش.

- انسان باید از رؤیت حسی اهل بیت به رؤیت عقلی آنها برسد.

- حرف اول سوره یوسف این است که: «خدا برای اینکه تعقل را در آدم‌ها فعال کند قرآن فرستاده است.»

- دیدن وقایع و رؤیت حسی و خیالی آنها حد دارد و بین‌المللی نمی‌تواند باشد و تمام زمان‌ها و مکان‌ها را در بر نمی‌گیرد.

- رؤیت حسی امام، زمانی لذت دارد که رؤیت عقلی امام صورت گرفته باشد.

- برای رؤیت عقلی فقط باید مبتنی بر «قرآن» عمل کرد، از «عترت» هم در صورتی می‌توانیم استفاده کنیم که مبتنی بر قرآن باشد.

- خدا برای اینکه تعقل را در آدم‌ها فعال کند «قرآن» فرستاده است. (آیه ۲): خدا برای تعقل انسان‌ها قرآن فرستاده است و این قرآن

عربی است یعنی به زبان فطرت است.

- انسان باید قرآن را «قرائت» کند.

- «قرائت» یعنی: خوانش. یعنی اینکه مبتنی بر متن نیاز ارائه می‌دهد، پاسخ را دریافت می‌کند و عمل می‌کند. برای همین در سوره

مبارکه علق، نتیجه قرائت، سجده و قرب شده است.

- «کتابی» برای تعقل انسان، برایش فرستاده شده که این کتاب خواندنی است.

- انسان باید قرآن را خوانش کند.

- انسان برایش مهم است که نیاز را در قرآن جستجو کند و پاسخ نیاز را نیز در قرآن بیابد.

- مدل قرآن «خواندنی» است، زبان قرآن «فطری» است و ادبیات آن هم ویژه است و فعال‌کننده تعقل.

- حتی محذوفات قرآن نیز حکیمانه است. در قرآن تکرار اصلاً معنا ندارد. مثال: در سوره الرحمان تکرار صورت نگرفته و آنچه که

نامش را تکرار می‌گذاریم همه‌اش با معنی است.

## جمع‌بندی:

- ما اگر بخواهیم بر مدل الهی یا مدل رسول و اهل‌بیت، بر روی زمین زندگی کنیم، لاجرم نیازمندیم که امیرالمؤمنین و بقیه اهل‌بیت را به روایت عقلی بشناسیم. روایت عقلی یعنی تبیین حقایق الهی آن ماجرا. یعنی امیرالمؤمنین را به حقایق الهی زندگی‌اش می‌شناسیم. برای روایت عقلی شناختن خدا، فقط یک راه در عالم گذاشته است و آن هم «کتاب» است تا انسان بتواند عقلش را فعال کند.
- عقل برای فعال شدن باید «کتاب» را بخواند و کتاب برای اینکه بتواند فعال‌کننده عقل باشد از زبان فطری و ویژه‌ای استفاده کرده است.
- آیه ۳: «قصّ» یعنی روایت‌گری. خدا به بهترین شکل روایت می‌کند. ما روایت کردیم برای تو بهترین روایت‌ها را.
- برای بیرون آمدن از غفلت، خدا روایت‌ها را به بیان وحی آورده است. ما با داستان حضرت یوسف (علیه‌السلام) در این سوره رو به رو نیستیم بلکه روایت حقیقت‌گونه خدا را با این داستان می‌شنویم.
- خدا در سوره حضرت یوسف، غایت داستانی را از منظر حقایقش برای ما بیان می‌کند.

## زنگ دوم:

- باید در داستان حضرت یوسف دنبال هرچه که می‌گردیم حتماً دنبال حقایق نیز بگردیم. باید سعی کنیم کتاب این داستان را ببینیم (منظور از کتاب قوانین ثبت شده است). در داستان حضرت یوسف، حقایق به صورت ظریفی در کنار وقایع نقش بسته‌اند.
- آیات ۳ و ۴: داستان از جایی شروع می‌شود که پسری کنار پدر نشسته و خوابش را تعریف می‌کند. این خواب یک خواب تمثیلی است. او می‌بیند که یازده ستاره به علاوه خورشید و ماه برای او سجده می‌کنند.
- توجه: در داستان حضرت یوسف (علیه‌السلام) هم کسی که خواب دیده، پیامبر است و هم کسی که خواب برایش تعریف می‌شود، پیامبر است.
- بر اساس روایات «حسادت» آخرین رذیله‌ای است که از دل کسی بیرون می‌رود.
- هیچ‌کس نباید خیالش راحت باشد که من حسود نیستم زیرا حسادت مانند سرطان خاموش می‌باشد و زمانی سر باز می‌کند که انسان باورش نمی‌شود.
- به سند سوره مبارکه فلق اگر حسادت در انسان به وجود آمد نباید بگذارد به عمل تبدیل شود.
- اگر با حسادت مبارزه نشود، صاحبش را تا ته جهنم پایین می‌کشد.
- فرق «غبطه» و «حسادت»: اگر چیزی به کسی رسید و خوشحال نشدیم، «حسادت» است.
- اگر کسی رذیله حسادت را در خودش برطرف کند حتماً رستگار خواهد شد.
- هیچ‌کدام از بزرگان با پرواز به قله انسانیت نرسیده‌اند.
- آیه ۵: این صفات شیطانی است. ما باید جنبه‌های شیطانی صفات را از خودمان جدا کنیم. انسان باید به خودش بگوید: فطرت من بر این مسیر نیست و اینها شیطنت و شیطانت است. انسان باید خودش و مسیرش را از شیطان جدا کند و صفات رذیله را نباید پای خودش بنویسد. حضرت یعقوب هم حسادت را پای برادران حضرت یوسف نمی‌نویسد و نمی‌گوید: اینها آدم‌های بیخودی هستند.

حتی حضرت یوسف هم در آیات بعدی می‌گوید: «شیطان بین ما را بر هم زد». شیطان نسبت به انسان عداوت دارد و تلاش می‌کند تا او را از پای درآورد. شیطان دشمنی‌اش را با انسان بروز می‌دهد.

- اگر دیدید که کسی حسادت می‌ورزد باید بین شیطانیت و آن آدم فاصله بیندازید که اگر شیطانیت از فرد جدا شود او آدم خوبی می‌شود، همان‌طور که حضرت یوسف (علیه‌السلام) برادرانش را ستاره می‌دید.

- حسابِ گوهر وجود آدم از شیطانیت جداست. انسان هم دربارهٔ خودش و هم دربارهٔ دیگران باید نسبت به این موضوع توجه کند. باید انسان به خودش بگوید: من آدم بدی نیستم. من سرشت بدی ندارم. من خمیر مایهٔ بدی ندارم. خدا همهٔ انسان‌ها را «بر فطرت متولد کرده است».

انشاءالله به برکت نگاهِ یوسف‌گونهٔ حضرت صاحب‌الزمان، مهدی فاطمه (عج) که قطعاً وقتی به ما نگاه می‌کنند، گوهر وجودی ما را می‌بینند و ما در منظر ایشان ستاره هستیم و در منظر با خیر و برکت او ما ستاره دیده می‌شویم تمامی موانع اخلاقی، رفتاری، گفتاری، درونی و صفاتی در مسیر ستاره شدنی که حضرت برای ما در نظر دارند برطرف شود و انشاءالله ما با بشویم آن ستاره‌ای که در نظرگاه حضرت است.

یا رسول الله دست ما را هم بگیر

اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد لله رب العالمین